

آن کس که خفته است مسلمان نیست

از چیست کت سلامت وجدان نیست؟
شور و نشاط در تو ایمان نیست
آرامش ترا بدل و جان نیست!
عجبت دل خوش و لب خندان نیست
و آن راه تازه چرخ ره شیطان نیست
ای دردهنده، کاین ره درمان نیست
جز عبرت و صلاکت و خسران نیست
آبی در این نغیده بیابان نیست!
کجای در این سراچی ویران نیست
آشنایی از سعادت انسان نیست
جز شهوت و چنایب و طغیان نیست
جز اشتعال آتش عیسان نیست
جز خوردن حقوق ضعفان نیست
وز عدل و داد، هیچ لگیان نیست
چرخ چنگ و تمل و آس و طوفان نیست
مفلور جز فریب جوانان نیست!

ای نوجوان دل زنده تابان نیست
تا ایشمه و مسائل سرگرمی
چون باد، کویچه گرمی و سرگردان
با این توین، نعمت رنگارنگی
هر روز غیروی به ره نسیانه
جوئی شفا، خوش و نهدان
حاصل ترا از این همه شو جوئی
ای تشنه گام، خبر چه می‌بوی!
آوار این خرابیه چه می‌کاوی؟
بنا در این تمسک بر چنگاله
سوقات قرب اهر شرک باه
مطوبش از حمایت آزادی
وز نغمه‌ی «حقوق بشر» شمش
ستریست «سازمان ملل» بر ظلم
با که زیر این حجب زدن
و از این فاشهای جنور انگیز

* * *

کاینجا بحر فساد به جولان نیست
اینجا که دندگی خوش و آسان نیست

فرین بر آن گسیخته آزادی
شرم آور است گفتن آزادی

نوری ز آدمیت و عرفان نیست
 ایکی در او تراوش باران نیست
 لیکن بهر آتش سوزان نیست
 او را به غیر خار بدامان نیست
 وان جلوه جز دسبهای شیطان نیست
 جز شاخهای خار منیلان نیست
 رنگین حس است، نرگس وریحان نیست
 قصدش بغیر بردن ایمان نیست

این، شام تیره است و در او پیدا
 ابریت این تمدن و میبرد
 در دیده، چون ستاره همی نماید
 از دور همچو بساغ نماید لبک
 این خار زار، شعله انگیز است
 آن شاخهای سبز که می‌بینی
 وان بوته‌ها که می‌نگری الوان
 غروب است ساحری که ز جان‌ها

* * *

نگی بود که قابل جبران نیست
 غریبی شدن برای تو عنوان نیست
 فخر تو جز بایدهی قرآن نیست
 فطرت پسند و روشن و آسان نیست
 دور است دور آنکه مسلمان نیست
 آن کور خط که پیرو قرآن نیست

ای نوجوان! برای تو این تقلید
 باشد ترا اصالت و استقلال
 فرزند دینی و پسر اسلام
 اسلام را بگو که چو او دینی
 از راه دستکاری و خوشبختی
 بر باد تکیه کرده و بر طوفان

* * *

چیز در پی تکامل انسان نیست
 رنگ روان، چو لؤلؤ لعلان نیست
 شکر (۱) همچو لعل بدخشان نیست
 او را ز باد و مار و طوفان نیست
 پیدا در این حسته گلستان نیست
 زو غیر حق و عدل نمایان نیست
 «آنکس که خفته است، مسلمان نیست»
 سیمای سلح و داد، درخشان نیست
 کارش به شمع و به سامان نیست

اسلام، دین زنده و جاوید است
 او را مستح با دیگر آئینها
 کس خار را بر سر گل نهد
 اسلام، گلشنی است که هیچ آسیب
 جز گداز فضا از انسان
 اسلام، دین عدل و مساوات است
 اسلام، دین کوشش و بیداری است
 بانه که جز به پرتو این آئین
 جز در شمع این ابدی خورشید

روش بود «شفق» که بحر اسلام

دینی قبول در که بردان نیست

(۱) شکر: نوعی خاکسرخ رنگ